



افانہ تجسم خدا

عیسایع پسر خدا نیست



پژوهندهای دانشمند و عالم انگلیسی به مبارزه با اعتقاد سنتی مسیحیان مبنی بر الوهیت مسیح برخاسته اند!
 ✪ بعضی از مسیحیان نخستین، برخلاف گفته خود مسیح، به او جنبهٔ خدایی دادند، و مسیح هرگز چنین ادعایی نکرد

مسیحیان در نتیجه پیشرفتهای علمی قرن نوزدهم ناچار شدند که از پاره ای از معتقدات خود درباره آفرینش و یا تردید ناپذیری مطالب کتاب مقدس چشم‌پوشند اخیراً لطمه شدیدتری به معتقدات آنان وارد شده زیرا درباره عقاید آنان مبنی بر اینکه مسیح چه‌کسی بوده؟ ابراز تردید شده است. اخیراً در میان جاروجنجال محافل مذهبی مسیحی، کتاب جدیدی منتشر شد که در آن نظریات مختلف تازه‌ای در بارهٔ مسیح جمع‌آوری شده است.

"جون هیگ" ناشر این کتاب در مقدمه آن چنین می‌نویسد:

"نویسندگان این کتاب معتقدند که باید در این قسمت اخیر قرن بیستم، تحول جدیدی در زمینه الهیات صورت گیرد. احتیاج به این تحول از دانش جدیدی که درباره مبدأ مسیحیت بدست آمده ناشی می‌شود. این معلومات حاکی است که مسیح مردی بوده که از طرف خدا برای ایفاء یک نقش بخصوص برای تحقق بخشیدن به مشیت الهی برگزیده شده است و عقاید بعدی مبنی بر اینکه وی تجسم خدا بصورت انسان و دومین نفر تثلیث مقدس است فقط جنبه افسانه‌ای و شاعرانه دارد. پذیرش این قضیه

از لحاظ علاقه به حقیقت جوئی ضرورت دارد ولی از لحاظ روابط ما با مللی کسه پیروان مذاهب عمده دیگر جهان هستند نیز حائز اهمیت علمی فراوانی است .

عنوان کتاب جنجال برانگیز مورد بحث " افسانه تجسم خدا " است این کتاب از قسمت های مختلفی که بوسیله ۷ نفر محقق نوشته شده ، تشکیل می یابد این کتاب در شرایط نامساعدی منتشر می شود زیرا قبل از انتشار و قبل از آن که بتوان مطالب آن را نقل کرد بیشتر از نقطه نظر مذهبی مورد تفسیر قرار گرفته است .

با اینوصف این جاروجنجال ممکن است مفید باشد یکی از جنبه های جالب کلیسای انگلستان آن است که تردید درباره الوهیت مسیح از مدتها پیش ، یعنی از زمان انتشار کتاب " فردریچ استروس " تحت عنوان " زندگی مسیح " در سال ۱۸۳۵ پدید آمده و مورد بحث محققان مسیحی قرار گرفته است با اینحال هنوز مردم عادی که مرتبا به کلیسا میروند و خوانندگان روزنامه ها و حتی روزنامه نویسان برای پذیرفتن این نوع عقاید جدید ، آمادگی ندارند .

دستگاه رسمی مسیحیت بطور کلی تصور میکند که اگر عقاید سنتی آن مبنی بر اینکه مسیح یک فرد بشری و درعین حال خدا است بعنوان یک حقیقت مسلم تلقی نشود ، این دستگاه از هم خواهد پاشید ولی ادعای کتاب جدیدیکه منتشر شده این است که این عقاید جزو حقایق مسلم نیستند " چون هیچ " می نویسد: " بدون ارائه دلیل مبنی بر اینکه عیسی ناصره درعین حال خدا بوده است بهمان اندازه بی اساس است که ادعا شود یک دائره درعین حال یک مربع است "

مؤلفان هفت گانه کتاب جدید میگویند که خود عیسی مدعی داشتن عنوان " پسر خدا " نبوده بلکه این عنوان از طرف مسیحیان اولیه به او داده شده و از افکار یهودیان اقتباس شده است . در آن دوران به مردان مشهور از قبیل افلاطون ، ارسطو و اوگوست جنبه الهی داده میشد . عقیده مبنی بر تجسم خدا بصورت انسان از طرف پایه گذاران اولیه کلیسا از قبیل اوربگن ، کلمنت و اتاناسیوس رواج یافت و هدف آن رفع اشکالات منطقی احتمالی بود که ممکن بود پیش بیاید .

ممکن است افراد عادی سؤال کنند که اگر عقیده مبنی بر تجسم خدا بصورت انسان یک اسطوره (نه به معنی یک دروغ بلکه به معنی یک استعاره) تلقی شود ، چه لطمه ای به مسیحیت وارد خواهد آمد ؟

نویسنده ای که بزرگترین سهم را در نوشتن این کتاب داشته خانم " فرانسیس یانک " است وی که نزدیک به چهل سال دارد ، در بیرمنگام رشته انجیل عهد جدید را تدریس می کند وی میگوید که بزرگترین لطمه ای که این کتاب وارد خواهد آورد مربوط

به پیام اصلی مسیحیت درباره "رستگاری و کفاره" خواهد بود این خانم دارای یک فرزند "عقب افتاده" است و این امر به پاسخ او قدرت بیشتری می بخشد.

وی میگوید "برای من پذیرفتن رنج، گناه و فساد بعنوان قسمتی از واقعیات جهان، اعتقاد به خدا را بدون پذیرفتن افسانه مذهبی مربوط به مصلوب کردن مسیح مقدور نمی سازد. من چون می بینم که خداوند، به رنج و تاریکیهای روح بشر توجه دارد و آنها را تشخیص می دهد و مغلوب می سازد، میتوانم یک برداشت مذهبی از جهان را بپذیرم ولی از این امر نباید نتیجه گرفت که عیسی مصلوب، خدا بوده است. چگونه ممکن است من یقین حاصل کنم که خداوند در اندوه و رنج من سهیم می شود؟ بدیهی است من میتوانم به این حقیقت نه تنها بوسیله یک رویداد منحصر به فرد بلکه بوسیله تجربیات مکرر بی برم مثلا تجربیات افراد مظلومی که رنج می برند، زجر می کشند، و بدرفتاری های هم نوعان خود را با اغماض و بردباری تحمل می کنند و یا تجربیات کسی که بخدا ایمان کامل دارد و یاکسی که حاضر نیست از مصائب بگریزد و یا یک عمل بد را با عمل بدتری پاسخ دهد و یا کسیکه می تواند تاریکی را مبدل به روشنایی سازد " بنابراین مسیح با آنکه بزرگترین مظهر این حقیقت هست تنها مظهر آن نیست."

حال این سؤال پیش می آید که به فرض اینکه این استدلال صحیح باشد، چه فایده ای از متزلزل ساختن عقاید سنتی مردم عادی حاصل می شود؟ پاسخ عمده به این سؤال را پروفسور هیک میدهد. او یک پرسبیتی (فرقه ای از مذهب پروتستان) انگلیسی است و در دانشگاه های هندوستان و سری لانکا تدریس کرده و نیز در بیرمنگام در زمینه روابط بین نژادها تحقیقاتی بعمل آورده است بنابراین وی به لزوم نزدیک ساختن مسیحیت به دیگر مذاهب بزرگ جهان معتقد است. بعضی از این مذاهب همانند مذهب بودایی دارای معتقداتی هستند مبنی بر اینکه یک معلم بشریت ممکن است جنبه الوهیت بخود بگیرد.

به همین علت وی می گوید که این عقیده که عیسی پسر خدا است یکی از برداشتهای اندیشیدن درباره مسیح و برداشتی است که جهان یونانی و رومی آن را انتخاب کرده است، ولی در جهان مسیحیت امروزی برای مسیحیان شایسته است که این عقیده را هم به مفهوم سنتی و هم به مفهوم جازی آن مورد توجه قرار دهند.

دو نفر دیگر از مهم ترین مولفان کتاب مذکور "موریس وایاز" و "دنیس پانینهام" اند که هر دو از بیرون کلیسای انگلیس هستند و ایاز مانند دیگر یک مسیحی پروتستان بود، ولی در نتیجه مطالعاتی که درباره نخستین مسیحیت بدو آورد به این

نتیجه رسید که معتقدات مسیحیان در قرون اول مسیحیت شکل گرفته اند ولی بنظر او برای اینکه با حقایق تطبیق کنند و قابل قبول باشند باید مورد تجدید نظر قرار گیرند وی نظریات خود را در موقع نامناسبی ابراز داشت، یعنی در موقعیکه به ترتیب به سمت استاد الهیات دانشگاه اکسفورد و سپس به ریاست کمیسیون بررسی عقاید کلیسای انگلستان انتخاب شد کمیسیون مذکور پس از تهیه گزارشی در سال گذشته بنا به تقاضای اسقف کانتربری منحل شد.

ناپنهام بعکس از همان موقعی که تحصیل می کرد، به عقاید تجدیدطلبانه گرایش پیدا کرد. وی تالیفات "لوازی" کشیش و محقق کاتولیک فرانسوی را که در سال ۱۹۰۸ به علت ابراز تردید در باره صحت مطالب انجیل تکفیر شده بود، مطالعه کرده بود ناپنهام در پایان کتاب چنین اظهار نظر می کند "در مسیحیت آینده نقش اصلی منحصر به خدا تعلق خواهد داشت"

مزایای پرستش چنین خدای بی همتایی بوسیله دون کوپیت یکی دیگر از نویسندگان کتاب تشریح شده است... این کتاب خشم بسیاری از مردم را برانگیخته است و محتملا افراد بیشتری را خشمگین خواهد ساخت ولی کشیش جون روبیسون مولف کتاب "صداقت نسبت به خدا" که در گذشته تند روی را اتخاذ کرده بود، میگوید که این کتاب لاقابل باید خوانده شود. او معتقد است که عنوان این کتاب مانند بعضی از محتویات آن بیش از آنکه روشنائی ببخشد، به احساسات دامن میزند و مباحثات قدیمی را درباره افسانه مسیح و افسانه خدائی را که می میرد و سپس صعود می کند بار دیگر مطرح می سازد. نویسندگان این کتاب می پرسند چگونه می توان امروزه این عقیده را که خداوند در مسیح تجلی کرده و جهان را با خود آشتی داده است توجیه کرد؟

وی اضافه می کند "من با این جمله وایلز که میگوید "دادن عنوان افسانه به موضوعی، خود بخود مشکلی را حل نمی کند" موافقم ولی ابراز چنین مطالبی زنگ خطر را بصدا درمی آورد و من امیدوارم که مردم بجای اینکه عصبانی بشوند به پرسشهای واقعی گوش بدهند..." ترجمه وتلخیص از "ساندی تایمز"



خوشبختانه اصل کتاب را یکی از دوستان، بدرخواست ما برای ما فرستاده است و امیدواریم که درآینده خلاصه ای از ترجمه آنرا برای آگاهی بیشتر خوانندگان خود منتشر سازیم.